**موضوع : خارج اصول ـ تعادل و تراجیح**

**استاد : حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید جواد شبیری**

**جلسه‌ی بیست و سوم**

**تاریخ : 19 / 9 / 91**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین إنه خیر ناصر ومعین**

**الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیّدنا ونبیّنا محمّد وآله الطاهرین**

**واللعن علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین**

بحث ما در مورد این بود که اگر یک عام وارد شده باشد و دو تا خاص داشته باشد، یک خاص آن قطعی باشد و یک خاص آن ظنّی، اینجا چگونه رفتار کنیم؟ گفتیم که طبق مبانی متعارف باید هر دو خاص را در عرض واحد مخصّص قرار داد من دون ترتیب کالعلاج، حتی ینقلب النسبة.

نکته: ما قبلاً می‌گفتیم که اساساً جمع عرفی در متعارف موارد بازگشت به این می‌کند که مخصّص قبل از وقت عمل به عام صادر شده است و این مخصّص موجود کاشف از یک مخصّصی است که حالا یا متصلاً و یا منفصلاً قبل از وقت عمل به نحو لفظیه و یا قرینه‌ی حالیه وارد شده است و همین نکته در بعضی از مصادیق بحث دخالت دارد. من تصور می‌کنم که گاه در دو مخصص، این که ما بگوییم دو تا مخصّص بوده و به ما نرسیده است قوی‌تر از این نیست که یکی از مخصّص‌ها را به دیگری برگردانیم، چون گاهی اوقات مخصّص‌ها امکان بازگشت به دیگری دارند ولو خلاف ظاهر بدوی هستند ولی این هم یک نحو جمع است که یکی از مخصّص‌ها را به دیگری برگردانیم به صورت تخصیص یکی‌ از انها به مورد دیگری.

مثال : فرض کنید یک دلیل گفته است أکرم السادات، یک دلیل دیگر هم گفته است لا تکرم علی فساق السادات، یک دلیل سوم هم گفته است لا تکرم علی السائل بالکفّ ولو کان من السادات. این دلیل سائل بالکف اطلاق دارد، رابطه‌اش با فساق عموم من وجه است و فاسق ممکن است سائل بالکف باشد و ممکن است سائل بالکف نباشد؛ سائل بالکف هم ممکن است فاسق باشد و ممکن است فاسق نباشد. ولی فرض کنید این سائل بالکف را مخصّص ظنّی در نظر بگیرید و آن روایتی که گفته است فساق، مخصّص قطعی در نظر بگیرید. ممکن است ما به جای این که با این دو تا مخصّص به عنوان دو تا مخصّص مستقل، آن عام را تخصیص بزنیم ، یکی را به دیگری برگردانیم و بگوییم مراد از سائل بالکفّ افراد متعارفش هستند که فاسق هستند به دلیل این که می‌توانند کار کنند و یا شرائطشان طوری است که آبروی خودشان را می‌ریزند بدون این که ضرورتی برای این آبرو ریختن وجود داشته باشد؛ بنابراین این بازگشت به فاسق می‌کند که در نتیجه با تخصیص زدن سائل به کف به متعارف یک مخصّص جدیدی نمی‌شود، بعضی از مصادیق مخصّص قبلی می‌شود و تخصیص جدید ایجاد نمی‌کند.

(سؤال و پاسخ استاد): مودّایشان یکی نمی‌شود، اما تخصیص جدید نمی‌شود و قسمتی از فاسق می‌شود. در واقع این می‌خواهد بگوید سائل به کف‌ها چون فاسق هستند، در واقع تبدیل می‌شود به خاصّ و أخص؛ یک عام داریم، یک خاص داریم و یک أخص داریم و سائل به کف می‌شود اخص و رابطه‌شان می‌شود عموم و خصوص من وجه لذا دیگر مخصّص جدیدی نمی‌شود.

یا یک گونه‌ی دیگر بگوییم که سائل به کف که شارع می‌گوید به او ندهید، آن را اماره قرار داده است بر فسق، در نتیجه به یک معنا نسبت به حکم ظاهری مخصّص جدید می‌شود ، ولی نسبت به حکم واقعی مخصّص جدید نمی‌شود و آن این است که ملاک اصلی فسق است،‌چون سائل به کف نوعاً فاسق هستند شارع اماره قرار داده است. حکم ظاهری دائر مدار أحد الأمرین است مِن ثبوت الفسق أو ثبوت سائل بالکف. این احتمالات وجود دارد و این احتمالات گاهی اوقات اظهر است یعنی ملتزم شدن به این احتمالات مؤونه‌ی کمتری می‌برد تا ملتزم بشویم که دو تا مخصّص وجود داشته باشد و هر دو مخصّص حذف شده باشند.

نکته: در بحث‌های تعارض ما مثالهایی که در انقلاب نسبت مطرح می‌کنیم اینها مثالهایی است که غالباً مثالهای شسته و رفته است، یعنی مثالهایی است که در آنها شرایط مختلفی را که بر مثالها حاکم است ، ما نادیده گرفته‌ایم و به یک سری شرایط خاص آن را در نظر گرفته‌ایم، در حالی که در بسیاری از مثالهای فقهی که وجود دارد شرایط عدیده‌ای هست و باید مجموعه شرایط را با هم سنجید. به خصوص در همین بحث، این نکته‌ای را که عرض کردم این نکته فقط روی مبنای ما هم نیست؛ روی مبنای بزرگانی که تخصیص خاصّ نسبت به عام را از باب اظهر و ظاهر می‌دانند هم هست[[1]](#footnote-2)، در بحث بعدی مثالهای روشن‌تری را خواهم آورد که روشن می شود این در اینکه دو تا مخصّصِ آن عام هستند بعضی از نکات مطلب است. خیلی اوقات ادله‌ی ما با یک سری چیزهای دیگری توأم است، یعنی یک مدلهای جمعهای عرفی دیگری هم در کنار آن است که آنها روشن‌تر از جمع تخصیصی هستند. آزمایشهای علمی که می‌خواهند انجام بدهند به خصوص آزمایشهایی که در علوم اجتماعی می‌خواهد انجام بگیرد، یکی از مشکلاتش این است که وقتی در جامعه یک حادثه رخ می‌دهد، تحت تأثیر عوامل مختلفی است. اینها می‌خواهند میزان تأثیر این عوامل را بررسی کنند، در علوم تجربی شرایط آزمایشگاهی تهیه می‌کنند و همه‌ی عوامل را در نظر می‌گیرند؛ یک عامل را تغییر می‌دهند و میزان تأثیر آن را می‌سنجند و بقیه‌ی عوامل را ثابت نگه می‌دارند. یعنی تغییر دادن شرایط مختلف محتمل التأثیر در شرایط آزمایشگاهی ساده است. اما در شرایط اجتماعی یکی از مشکلاتش این است که یک آزمایشگاهی که بشود همه‌ی عوامل را در آن قرار داد و شرایطش را تغییر داد نیست؛ این است که علوم اجتماعی خیلی اوقات آن اِتقانی که علوم تجربی دارد، ندارد به دلیل این که در شرایط آزمایشگاهی نمی‌شود شرایط آنها را محدود به یک عامل و یک پارامتر کرد.

علی أیّ تقدیر در واقع در بحث انقلاب نسبت و امثال آن، علت این که مثالهایشان یک سری مثالهای معین است مثل اکرم العلماء‌و لا تکرم الفساق، به دلیل این است که مثالهای دیگری که می‌آید حیثیتهای مختلف دارد[[2]](#footnote-3).

اینطور نکات را به هر حال در این بحثها باید در نظر گرفت و بحث فقهی بدون در نظر گرفتن این بحثها یک مقدار ابتر است.

از بحث انقلاب نسبت و تعارض بیش از دو دلیل، بحثهای اصلی آن گذشته است؛ یک سری بحثهای دیگری وجود دارد که احیاناً به بعضی از آنها در ضمن مثالهای آینده اشاره خواهیم کرد. یک سری بحثهایی مرحوم نائینی دارد در مورد جایی که یک عام داشته باشیم و یک خاص داشته باشیم و یک أخص داشته باشیم که وارد تفصیلات آن نمی‌شویم؛ نکات اصلی که در این بحث وجود دارد را عرض کردیم، بعضی ریزه‌کاریهایی وجود دارد که از آنها می‌گذریم.

می‌آییم بر سر تطبیقات فقهی این بحث. به نظرم رسید که اگر دو بحث از تطبیقات آن را که خود آقایان در این مباحث مطرح کرده‌اند ، طرح کنیم کافی باشد. یک بحث، بحث ضمان عاریّه است و جمع بین روایات ضمان عاریّه که مرحوم شیخ در رسائل آورده است و بعد از آن تقریباً در تمام کلمات آقایان بعدی در ذیل همین بحث انقلاب نسبت مورد تعرض قرار گرفته و بررسی شده است. بحث دیگر در حول نجاست بول است؛یک سری ادله‌ای داریم که عمده‌ی آن در مورد این است که بول طیور غیر مأکول اللحم نجس است یا نجس نیست. این بحث را مرحوم حاج شیخ حسین حلّی در ذیل یکی از بحث‌های مسأله آورده است. در جلد دوازدهم در تقریرات مرحوم حاج شیخ حسین حلی این مثال آمده است و همچنین تطبیقات آن، در بعضی از فرمایشاتی که مرحوم شیخ و دیگران دارند امده است که ما محور بحث را همین فرمایشات مرحوم حاج شیخ حسین حلی قرار می‌دهیم.

**تطبیق بحث ضمان عاریّه(روایتهای ضمان عاریه) :**

من حالا یکی از روایت‌هایش را می‌خوانم؛ این آقایان معمولاً بحث سندی نکرده‌اند لذا اگر اشاره‌ای به بحث سندی آن هم بکنیم بد نیست.

بحث‌هایی که آقایان در اینجا مطرح کرده‌اند، تمام مضامین روایات را نیاورده‌اند یعنی بعضی از مضامین آورده شده و بعضی هم آورده نشده است و گویا می‌خواسته‌اند برای تطبیق آنها را ذکر کنند.

روایت اول : «**عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْعَارِيَّةِ، فَقَالَ: لَا غُرْمَ عَلَی مُسْتَعِيرِ عَارِيَّةٍ إِذَا هَلَكَتْ إِذَا كَانَ مَأْمُوناً**»[[3]](#footnote-4) قید کرده است مستعیر عاریه در صورتی که مأمون باشد ضمانی بر عهده‌اش نیست.

«**إذا کان مأموناً**» را دو جور می‌شود تفسیر کرد، یکی این که ناظر به حکم اثباتی است، می‌گوید اگر ادعا کرد که هلاک شده است، این ادعایش مسموع است[[4]](#footnote-5) و ثبوتاً هم ضمانی ندارد. یکی هم این که اشاره به حکم ثبوتی داشته باشد، یعنی اگر آدم درستی باشد، چون شرط عاریه برای عدم ضمان این است که افراط و تفریط نداشته باشد؛ کسی که مأمون است یعنی کسی که افراط و تفریط نکرده است و در هلاکت آن عاریه دخالتی نداشته باشد.

می‌خواهم عرض کنم که تعبیر «**إذا کان مأموناً**» خودش فی نفسه این دو احتمال در مورد آن وجود دارد که «**إذا کان مأموناً**» ناظر به حکم ثبوتی قضیه است و می‌خواهد بگوید که اگر ایمن باشد، یعنی اگر افراط و تفریط کأنّه نکرده باشد؛ این یک جور است. یک جور دیگر هم این است که «**إذا کان مأموناً**» یعنی اذا کان ثقةً، به حکم اثباتی و اِخبارش ناظر است که می‌گوید اگر ثقه باشد و خبر بدهد که هلاکت رخ داد است ... شاید احتمال اول قوی‌تر باشد!

(سؤال و پاسخ استاد): یک بحث این است که اگر یک کسی مدعی شد که این تلف شده است، اگر مأمون نباشد یعنی ثقه نباشد، گفتارش مسموع نیست و می‌گوییم تو ضامن هستی. یک موقع هم بحث اثباتی قضیه و دوران امر بین تلف و اتلاف نیست، آن کاملاً متفاوت است و معنایش این است که مستعیر اگر امین و ثقه نباشد قولش مسموع نیست. یک موقع هم هست که مستعیر قولش مسموع است،‌اگر او گفت تلف شد، ما هم می‌گوییم تلف شده است و دیگر لازم نیست که مستعیر وثاقتش ثابت شده باشد. یک موقع هم هست که این اصلاً به بحث اثباتی کاری ندارد، بحث ثبوتی است و می‌گوید اگر مستعیر شخصی است که خیلی مراقبت و مواظبت نمی‌کند و یک مقداری لاابالی است؛ چون این زمینه‌اش وجود دارد که در اثر افراط و تفریط تلف شده باشد ...

(سؤال و پاسخ استاد): این ناظر به کدام جهت است، حکم ظاهری را می‌خواهد بگوید یا حکم واقعی؟ حالا آیا «**لا غرم**» ناظر به حکم بالفعل است یعنی در دادگاه حکم به عدم غرمش می‌شود؟یا ناظر به حکم ثبوتی است؟ هر دو را فی نفسه می‌شود احتمال داد، ولی شاید ظهور ابتدائی روایت بیشتر به جنبه‌ی ثبوتی بخورد وود،ق استجربی در اینکهروشن‌تر باشد.

اگر به جنبه‌ی اثباتی قضیه بخورد، اصلاً این مأمون بودن در بحثهای ما دخالتی ندارد. اگر به بحث ثبوتی ناظر باشد در نسبت‌سنجی‌هایی که ما می‌خواهیم بکنیم، یکی این که این جزء روایت‌های عامه نیست و روایتی است که قید دارد و می‌‌گوید شرط عدم ضمان ثبوتی، لاابالی نبودن است. مثلاً در طهارت و نجاست هم هست که می‌گوید اگر لباسی را به زنی دادید که آن را بشوید، اگر لاابالی است در شستن، کأنّه اصالت الصحة در مورد آن جاری نمی‌شود. حالا نمی‌خواهم فتوا را بگویم، در بعضی از ادله تفصیل بین متهم بودن به معنای لاابالی بودن و مقید نبودن است. اگر صاحب ید مقید نباشد، اصالة الصحة در فعل او جاری نمی‌شود. به هر حال کلمه‌ی «**إذا کان مأموناً**» هر دو احتمال را فی نفسه دارد.

البته «**إذا هلکت**» ممکن است شخصی بر عکس بگوید، بگوید: «**إذا هلکت**» معنایش این است که حتماً هلاک است و ظاهرش این است که افراط و تفریطی انجام نشده است و هلاکت رخ داده است و این «**إذا کان مأموناً**» در جایی نیست که دوران امر بین ...

(سؤال و پاسخ استاد): بحث هلاکت اگر مسلم باشد، مسلم است که هلاک شده است و باید ثبوتی بگیریم. یعنی اصل هلاکت مسلّم است، اما آیا هلاکت با افراط و تفریط است و یا بدون افراط و تفریط؟

(سؤال و پاسخ استاد): مأمون بودن دو جور است، یک موقع عدم مبالات در حفظ شیء مراد است و یکی هم این که مأمون از کذب باشد. اگر مأمون در گفتار باشد یعنی وثاقت گفتاری داشته باشد به بحث اثباتی مربوط است.

(سؤال و پاسخ استاد): ظاهر اطلاق «**هلکت**» این است که یعنی هلاکت سماوی. مثل این که می‌گوییم مات، خود مات ظاهرش این است که موت سماوی، نه این که لغةً اینطور است! یک وقتی عرض کردم « مات أو قتل»، نه این که موت لغةً اختصاص دارد به موتی که در مقابل قتل باشد! نه، اطلاق قضیه این است که اگر گفتند مات، یعنی کشته نشده است. فرضاً می‌گویید فلانی مرحوم شد.

(سؤال و پاسخ استاد): این به خاطر این است که آیا در مقام بیان خصوصیات مرگ هست یا نیست. اگر در مقام بیان خصوصیات مرگ باشد، اطلاق شکل می‌گیرد بنابراین اگر گفتند فلانی مرحوم شد، معنایش این است که موت بوده و کشته نشده است و یک ویژگی خاص نداشته است. اما اگر در مقام بیان این جهت نیست، مثلاً می‌گوید مرحوم فلانی این کار را انجام داد. کما این که این نکته را در مورد شهادت حضرت زهرا (س) عرض کردم؛ یک موقع هست که شخص در مقام بیان ویژگی‌های شهادت حضرت زهرا (س) است، می‌گوییم مات حضرت زهرا و این یعنی شهید نشده است. یک موقع هم هست که داریم تاریخ وفات‌ها را ذکر می‌کنیم، می‌گوییم تاریخ وفات حضرت امیر (علیه السلام) این موقع است، تاریخ وفات حضرت زهرا (س) این موقع است این منافاتی با شهادتشان ندارد و در مقام بیان چگونگی و خصوصیات مرگ نیستیم.................................................................. 🖎

ادامه جلسه ضبط نشده است

28 دقیقه

1. . گاهی اوقات جمع عرفی اقتضا نمی‌کند این دو تا مخصّص‌ها را مخصّص عام قرار بدهیم! جمع عرفی اقتضا می‌کند که یکی از اینها را به دیگری ارجاع بدهیم. همین نکته‌ای که عرض کردم، چه بسا در مورد مبانی آقایان دیگر هم که ملاک را اظهر و ظاهر می‌دانند این مطلب بازگشت کند [↑](#footnote-ref-2)
2. . (سؤال و پاسخ استاد): یک تأثیرات فی الجمله‌ای دارد؛ در واقع قالب‌بندیهایی که در کلمات بعضی از بزرگان مثل مرحوم نائینی است، یک نوع جزمیت بیشتری بر آن حاکم است اما قالب‌هایی که در قم هست کوچکتر است و آنها قالبهای بزرگتری است. قالب‌های کوچک‌تر معمولاً در شرایط بیشتری مؤثر است. [↑](#footnote-ref-3)
3. . الکافی / جلد 5 / صفحه‌ی 239. [↑](#footnote-ref-4)
4. . (سؤال و پاسخ استاد): بحث اثباتی این است که اگر ادعا کند که این خودش هلاک شده است نه این که من تلف کرده‌ام؛ یعنی دوران امر بین تلف و اتلاف باشد. بحثهایی که در اینجا هست، بحث ضمان تلف است نه ضمان اتلاف؛ در این که عاریه اگر اتلاف بشود و یا به خاطر افراط و تفریط از بین رود ضمان است بحثی نیست، بحث بر سر این است که اگر به تلف سماوی از بین برود و همینطوری خودش هلاک بشود، آیا ضمان دارد یا ضمان ندارد؟ [↑](#footnote-ref-5)